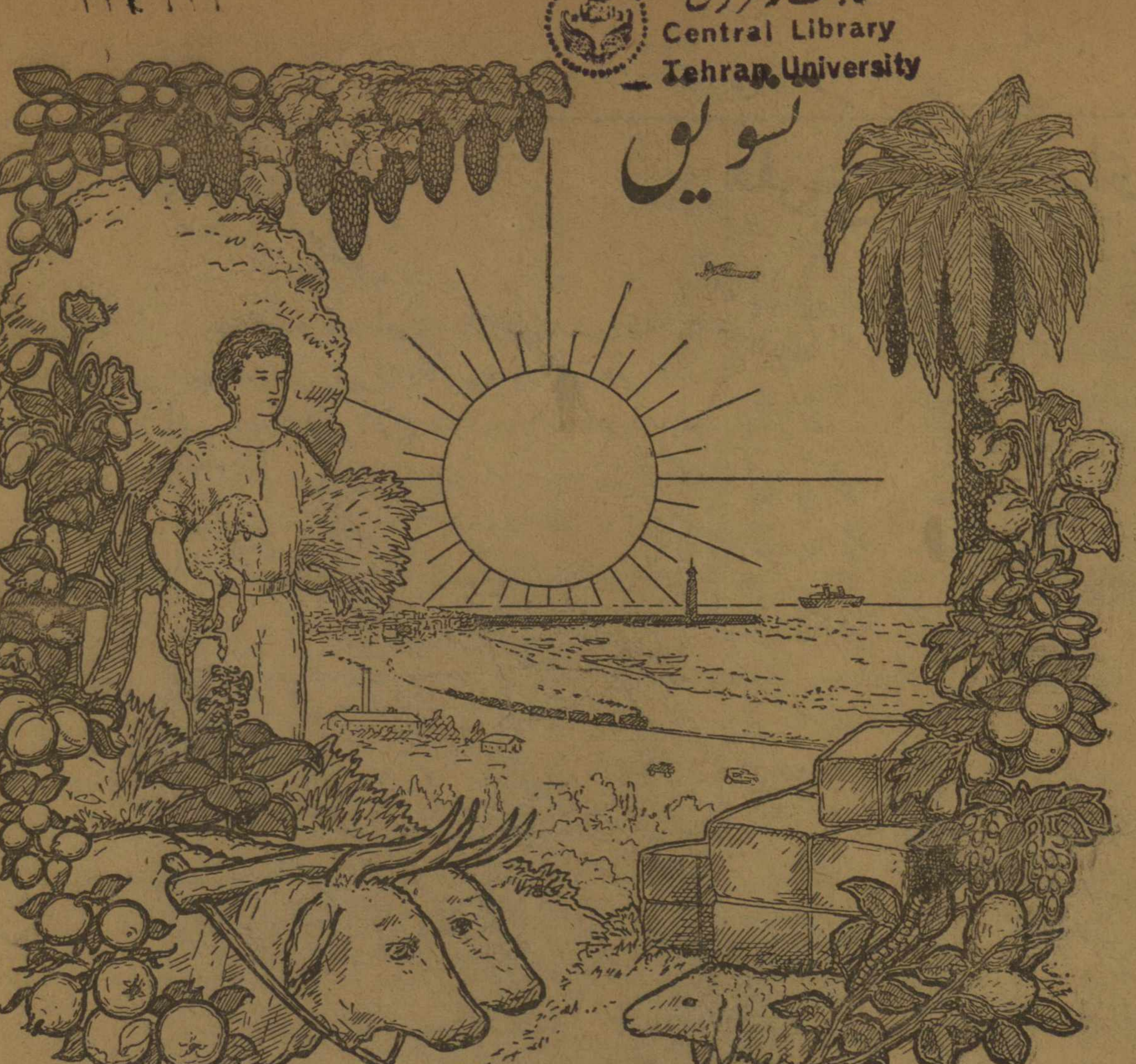
تشویق



سال اول

ناشر و مؤسس میرزا هاشمخان محیط مافی

محل اداره خیابان علاءالدوله اداره روزنامه وطن

عنوان تلگرافی طهران تشویق
نمره تلفون ٦٣۴

ابونمان

یکساله	٦٠
ششماهه	٣٠

ممالک خارجه

یکساله	یك لیره
ششماهه	نیم لیره

اعلانات

اول	سطری ٣ قران
باقی صفحات	سطری ٢ قران

تکشماره ٨ شاهی پس از یکهفته قران

جمعه ۲۳ آبان ۱۳۰۹ — ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۴۹ — ۱۴ نوامبر ۱۹۳۰

قسمت جدی

عزم و اراده در انجام امور

اسباب وابزار خوب و قوی نتیجه عمل را خوب و مفید میدهد کسیکه در جریان آمال خود فداکار است اجلش مقدس مرگش تاریخی میباشد

ارباب فضل و ادب خاصه ان کسانیکه قلم در دست گرفته و برای تنویر افکار عمومی فدا کاری و کوشش میکنند همیشه سعی دارند که اولا بزبان قوم با انها تکلم نمایند علاوه طوری مطلب را بپرورانند که طبقه اکثر و توده جماعت از ان نگارشات و بیانات استفاده کرده هدایت کردند

چنانچه برای اضمحلال هرقومی و مدنیت انها هیچ سببی مؤثر تر از فساد اخلاق و عقیده نیست همین طور هم برای نشان دادن راه سعادت و تعالی هیچ حربهٔ برنده تر از قلم در عالم بوجود نیامده و نخواهد امد

بنا براین ارباب قلم در هرقومی مسئولیت وجدانی انها بالا تر از سایر طبقات است زیرا تنها قلم است در عالم که با یك گردش عالم بشریت را بخاك و خون میکشاند و با یك گردش سعادت و نیك بختی و اسایش را در میان امم عالم استوار میدارد

اولی جنك — دومی صلح

هرقوم و ملتی در هر موقعی بیك چیز بیشتر علاقه مند میشود و جز بان طریق که مایل است نمیتوان حقایق را بانها نشاندادو فهمانید

چنانچه در زمان استیلای ناپلیون ملت فرانسه عشقی جز جنگوئی نداشتند و بهتر ازان کاری در عالم تصور نمیکردند این بود که ناپلیون هم از افکار و عقیده ملت خود از این طریق استفاده کامل میکرد در حقیقت تمام فتوحات و جنك های ناپلیون رهین اراء و عقیده ملت فرانسه بود که در انوقت عموما عقیده جنگجوئی داشتند

امروز هرشخص متفکری بخوبی تشخیص میدهد که هر حقیقتی را بزبان ساده عوام فهم با لب های متبسم و چشم های براق بهتر میتوان بطبقه سوم فهمانید تا بطور رسمی و چهره عبوس که عموم ایرانی ها ذاتاً از چنین صفاتی متنفر و مشمئز هستند

یقین است برای هرصاحب قلمی که مقصود او خدمتگذاری بمملکت و بیداری جامعه باشد فرقی نخواهد داشت که یك موضوع مهمی را بطور فکاهی بپروراند یا اینکه همان مطلب را بطور جدی بیان کند

فقط فرقی که در بین است اگر بطور شوخی باشد خواننده مطلب را بخوبی درك کرده در ضمن هم تفریحی نموده است

علاوه قارئین محترم جراید که یکدسته مخصوصی هستند که عادت بمطالعه روزنامه ها دارند وقتیکه از آنها کیفیت جراید را سؤال میکنیم متفق الکلمه اظهار دلتنکی میکنند (حق هم دارند) فوراً میکویند روزنامه‌ها متحدالشکل هستند روزی با یکنفر از قارئین روزنامه ها این صحبت بمیان آمد از نقطه نظر همکاری قدری خواستم استقامت بخرج بدهم با کمال خوشروئی اظهار کرد اگر قدری باظهارات من توجه بفرمائید عملا السأء مدلل خواهم داشت فوراً دست به بغل کرد سه چهار نمره روزنامه بیرون آورد پهلوی یکدیکر گذاشت مقایسه نمود گفت اقا بی سیم مسکو بی سیم پاریس رویتر بی سیم برلن ایا تصدیق دادید یکی است مذاکرات مجلس هم با اخبار داخله عینا کپیه است این شش فقره که تماما از یك کار خانه بیرون امده نصف بیشتر روزنامه را تشکیل داده فقط چیزیکه مابه الامتیاز جراید است اعلانات ثبت اسناد است انهم اسم مالك و محل مختلف است بقیه مطالب اعلانات هم یکی است البته در مقابل یك چنین مقایسه عملی دیگر راه فرار برای مدافع باقی نخواهد ماند

بقلم آقای زنده

پوچ

مدتی است که دوست شما زنده طهران را گذارده وبخانه ابا و اجدادی خود در پانزده فرسخی طهران رفته بود وراستی هم انقدر از طهران دلتنك شده بودم وغصه لاغرم نموده بود که تمام لباسهایم گشاد شده و وقتیکه بده رسیدم مرا نمی شناختند اما بمرحمت دوستان دراین چند ماه یك شكمی از سر شیر ها و ان ماست های شیرین و کبك های دری از عزا درآورده و زیر سایه درختهای گردو میخوابیدم نه ازاخبار روترونه از بی سیم مسكو ابدا از جائی هم با خبر نبودم اما چندروز قبل قاصد آقای مدیر بسراغم امده بود وپرسان پرسان به خدمتم رسید اول مرا نشناخت زیرا خیلی چاق و فربه شده بودم بعد که شناخت دست و پا را جمع نموده و نامه آقای مدیر را بدستم داد خلاصه با هزار وعده ووعید بطهران از برای سردبیری روزنامه دعوتم نموده بودند و ما هم مثل همه احمقها این دعوت را قبول نموده فرستادیم الاغی بیاورند که باروبنه را روی ان گذارده و حرکت کنیم همینکه اولاغ را آوردندوخورجین کمترین را رویش گذاردند هنوزپا رویش نگذارده بودم که سر دست رفت کد خدا محمد گفت این الاغ تنه تو را نمیبرد باید سوار یابو بشوی یابوئی را اوردند ان حیوان زبان بسته هم هنوز چند قدمی نرفته بود وامانده ونزدیك بود شكمش پاره شود خلاصه چه درد سرت بدهم راپورت قضیه را عیناً باقای مدیر نوشتم بد بختانه اتول که از این راه کوهستان عبور نمیکرد پس از مدتی معطلی خبردادند که یك گاری دو چرخه که بدو گاو بسته شده برای حمل بنده از شهر فرستاده اند و بنده هم باروبنه را توی گاری گذارده و خودم هم رویش والمیده و شب قبل وارد طهران شدیم تا خبر ورود بنده راآقای مدیر شنیدند باطاق مخصوص مشاوره دعوتم نموده و در خصوص انتشار روزنامه که قسمتی از آن فكاهی باشد شروع بمذاکره نمودند بنده عرض کردم اسم روزنامه را بگذارید جفنك مدیر روزنامه هم الدنك یو نمان روزنامه هم دواولدنك تیتر وعنوان سر مقاله هم توپ و تفنك باشد آقای مدیر اینرا نپسندیدند و گفتند در ایران تا این اندازه جرایدِ شوخ و فكاهی ترویج نیافته هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که بیاد روز نامه فكاهی پونچ لندن افتادم و خاطرم آمد که وقتیکه در اداره پونچ در لندن برای ملاقات مدیرش وارد شدم درست مثل این بود که در یکی از بانكهای لندن هستم و فقط برای یك شوخی و ضرب المثل فارسی پانزده پوند جایزه گرفتم باقای مدیر گفتم بیائید شما هم در عوض اسم پونچ روزنامهٔ بنام پوچ تاسیس کنید باز ایشان قبول ننمودندو نزدیك بود هنوز وارد نشده سر مسئله پونچ و پوچ یك گفتگوئی فی ما بین در گیرد و فوراً امر دهم گاوها را بگاری دو چرخه بسته و باز بمحل اولی مراجعت کنم اما اقای مدیر مسئله را اینطور حل نمودند که در عوض انكه اسم روزنامه پوچ باشد بعد از این ستونی مخصوص فكاهیات بنام پوچ و بیاد پونچ روز نامه فكاهی لندن باز نموده و بنده آنچه بنویسم در ذیل عنوان پوچ باشد حالا از دوستان و انهائیكه بنوشته های نا قابل زنده اشنائی دارند تمنا میكنم اولا وقتیكه روز نامه بدست ایشان میرسد اول مقالهٔ که در ذیل عنوان پوچ نوشته شده بخوانند ثانیا هر وقت قرائت مطالب این ستون بر وفق میل و دلخواه ایشان بود فورا بوسیله تلفون یا نوشتن مراسله با پست شهری تشویقی از بنده نمایند شاید این مساعدت های دوستان علت شود که اقای مدیر به بنده قدری ازادی داده و از این چهار دیواری که برای حقیر تعیین نموده اند خلاصی بیابم زیرا پروگرام زندگانی که برای حقیر ترتیب داده اند از اینقرار است اول انكه نباید کسی را ملاقات کنم . دوم انكه از اطاق اداره خارج نشوم . سوم آنكه در هر ماه فقط یك خواهشی بنمایم که آن را انجام دهند .

چهارم انكه مذاکره از حقوق ننمایم پنجم انكه در مقالات وسائل جدی روز نامه ابداً دخالت نكنم

این پروگرام در خاطر آقایان بماند تا در موقعش عرض کنم که چطور ممكن است شوخی شوخی خیلی کارها راانجام داد و اخبار جدی را هم و لنك واز نمود

برای اینكه مشمول این مقایسه فعلا نشویم مصمم شدیم که روزنامه کاریكا توری فكاهی تاسیس کرده بدون اینكه یك سطر انهم با سایر جراید یكی باشد بمعرض افكار عامه بگذاریم چه فرقی خواهد داشت زیرا مقصود از انتشار روزنامه تهذیب اخلاق جامعه وبیداری جماعت است خاصه بزبان ساده تر هم گفتگو کنیم البته بیشتر مؤثر خواهد بود امیدواریم کما فی السابق خدمات ملی خود را ازاین طریق انجام بدهیم

ترتیب انتشار تشویق

ابتدا مصمم بودیم که از بدو شروع هفته دو شماره تشویق را تقدیم خوانندگان بنمائیم برای اینكه این جریده جدیدالتاسیس خاصه انهم فكاهی و کاریكا توری وسایل مهم از حیث طبع کاریكاتور و تنوع مندرجات و تنظیم کارهای دفتری لازم دارد از خوانندگان گرام تا دو هفته بنام تشویق کار کنان این مؤسسه مهلت میخواهیم که انتظامات داخلی و اداری را داده دوهفته اول هرهفته یك شماره منتشر میگردد پس ازان هفته دو شماره تشویق را از نظر خوانندگان میگذرانیم رجاء واثق داریم که با مساعدت و كمك مادی و معنوی طرفداران مطبوعات و فضلا و دانشمندان مورد قبول مطالعه کنندگان واقع گردد

مقالات مفید و سودمندیكه برای تنویر افكار و تهذیب اخلاق و پیشرفت اوضاع اقتصادی از طرف اشخاص فاضل و فاضله باین اداره برسد ازانتشار ان دریغ نخواهد شد

تفریح قشنك برای رفع خستگی

شب موقعیكه تمام فامیل دور هم جمع شده اید برای اینكه خستگی کارروزانه رامرتفع نمائید چراغ اطاق راخاموش کرده قدری الكل را در توی ظرف در مقابل اتش قرار دهید همینكه الكل شروع کرد ببخارشدن یكقدری نمك در روی اتش بپاشید وقتیكه صدای نمك بلند شد همدیگر را نگاه کنید . . .

بعد از انكه زیاد خندیدید چراغ را روشن کنید تا خنده شما مرتفع شود و برای تجدید خنده روزنامه تشویق راابونه شوید که هر نمره از این چیزهای خوب یاد خواهید گرفت

روبان قرمز

اگر روبان قرمزی را در اسید آزتیك فرو ببریم فوری سفید میشود هرگاه این روبان سفید را مجددا در امونیاك فرو ببریم رنك سفیدش را ترك کرده فورا قرمز میشود

خوب است امتحان کنید ببینید رنك آدم را هم تغییر میدهد سیاهها را سفید میكند یا نمیكند برای یكدفعه امتحان ضرر ندارد

پرت پلا

تله دزد گیری

زندگانی روز بروز سخت تر میشود امروز بدتر از دیروز و فردا بدتر از امروز است هزار بد بختی از درودیوار برای انسان میبارد بکدام یکی توجه کند تا میاید کلاه پاره بچها را اصلاح کند کفش شان پاره میشود تا میاید یکمن باقلا بخرد که لااقل اسم انبارخانه اسمی بی‌مسما نباشد خود لوبیا تمام میشود تا هنوز نفسی راحت نکشیده خانم ذات الجنب رفته بچه مخملك در اورده انوقت صد کونه امپول و کاپسول لازم است بری هر مرضی دکتری مخصوص ومتخصص بایدپیدا کردهمین بدبختی ها علت شده است که یکدفعه تنها شدم تجرد را اختیار نمودم صبح که میشوددورا قفل نموده میایم اداره شب هم سورسات راشخصاخریداری نموده میبرم منزل دررا باز نموده پس‌از صرف شام تاصبح میخوابم دنیا را آب ببرد مرا خواب برده اما از انجائیکه نباید از حلقوم آدم یك آب راحتی پائین برود بد بختی از جائی دیگر شروع میشود یك روز خواستم عبای بد بخت دمده شده را پیدا نموده بدوش بکشم هر چه تجسس نمودم عبا را کمتر دیدم خواستم پالتو را بپوشم پالتو هم نبود تعجب نمودم‌چه شده بعد از مدتی فکر گفتم شاید وقتیکه اسباب کشی میکردم از میان رفته بوده بعداز یکی دو روز دیدم سماور نیست عجب لا بد دزد سر وقت من امده است اما از کجا درودیوار را تجسس کردم اثری و اثاری ندیدم تا بالاخره کشف شد که جناب دزد مثل سگهائیکه شامه انها خیلی تند باشد دانسته است که زنده روزها در را بسته عقب بد بختی میرود و شبها در خانه است آن بزرگوار هم کلیدی تهیه نموده همینکه بنده در را قفل میکنم ایشان ازروی فراغت خاطر کلید را بقفل انداخته وهر روزی یکی از لوازم اسباب و زندگانی مرا بقول دزدها بلند وبقول بنده سرقت میکند راستیش را عرض کنم یك شب تمام بیدار ماندم هی فکر کردم چکنم تا بالاخره اینطور مطلب‌را حل نمودم که بروم باداره جلیله نظمیه که امروز تمام‌دزد هارا عاصی نموده و همگی رادر محبس انداخته شکایت کنم بعد فکرم باینجا رسید که در دالان حیات‌پشت درب خانه چاهی‌رابدهم حفر کنند و باین ترتیب اقای دزد را گرفتار سازم چون خیلی اذیت نموده و معادل پنجاه شصت‌تومانی بتدریج برده بود در این کار جدیت نموده و حفر چاه را بدو نفر چاه کن کنترات دادم انها هر سه روزه ۱۰ زرع چاه حفر نموده و پس از تادیه اجرت انها شخصا با کمال مهارت سر چاه‌را با چوبهای بسیار باریك پوشانیده و قدری خاك‌رویش‌ریخته و در عقب کار خود رفتم همینکه غروب مراجعت نمودم‌نظرم بسر چاه افتاد فهمیدم اقای دزد بتله افتاده در این ضمن صدای ناله ایشان از ته چاه بلند شد گفتم اقا جان شما اینجا چه میکنید دزد گفت محض رضای خدا مرا از این محل تاریك و نم ناك نجات دهید پرسیدم بفرمائید برای چه کار اینجا تشریف اوردیداقای دزد گفتند شما مرا بالا بکشید بعدعرض میکنم‌بشما بنده با کمال ادب از ایشان معذرت خواسته گفتم اقا جان حالا من قدری کسل هستم مایلم شام بخوردم و بخوابم شما هم راحت باشید فردا باز شما را تنها نمی گذارم و با کمال فراغت خوراکی که خودم‌طباخی نموده بودم میل نموده و خوابیدم

صبح لباسهای خود را پوشیده در موقع خارج شدن‌از منزل از بالای چاه مهمان ناخوانده را صدا زده گفتم بنده خیال دارم بازار بروم بفرمائید فرمایش و خدمتی دارید ایشان شروع بالتماس نموده گفت از گرسنگی تلف می شوم بی ادبی نشود قدری ادرار کردم گفتم ظهری

غیب گوئی

تصمیم متقابله جراید اروپا

جراید اروپا تصمیم گرفته اند چون جراید بزرك ایران گراور های مرده‌ها و زنده های اروپا رادر روزنامه های خودشان منتشر میسازند از این به بعد انها هم تصمیم گرفته اند گراورهای مرده ها و زنده های آمریکائی ها را بجای این نیك بینی وحسن مودت ایرانی ها طبع و منتشر نمایند باید منتظر باشیم که امریکائی ها در مقابل چه تعویضی را قائل خواهند گردید

دروغ است تمام

انچه گفتیم وشنیدیم دروغ‌است تمام ❁ بتمدن که رسیدیم دروغ است تمام
سخن راست همین است که‌من میگویم ❁ انچه‌از خلق شنیدیم دروغ است تمام
وصل واهجر ضرور است دراول لیکن ❁ بارهجری که کشیدیم دروغ است تمام
عهد کردیم که باهم چوبرادر باشیم ❁ گر بگوئی ببریدیم دروغ است تمام
از متاع وطن خویش ببازار هنر ❁ انمتاعی که خریدیم دروغ است تمام
همچو طفلیم ونداریم چو ارشد بکار ❁ هر کسی گفت رشیدیم دروغست تمام
بر سر کوی حقیقت بگلستان امید ❁ گرچو بادی بوزیدیم دروغ است تمام
هرچه از راه‌وطنخواهی ازروی ریا ❁ جامه صبر دریدیم دروغ است تمام
بوطن ظلم نمودم چواشخاص شقی ❁ گر بگوئی که‌سعیدیم دروغ است تمام
گرچه ایران شده‌امروز گلستان‌ارم ❁ گل این باغ که‌چیدیم دروغ است تمام
باحرارت همگی نطق‌نمودیم ولی ❁ آنچه‌از حرف بدیدیم دروغ است تمام
در پی‌روزی خود مرغ بپرواز آید ❁ مابهر شاخه پریدیم دروغ است تمام

❁ پریشان ❁

باز احوالی از شما می پرسم سپس درب حیات را قفل نموده ظهر که بسراغ ایشان امدم خیلی بی تابی مینمود معلوم بود از تنهائی خسته شده گرسنه هم هست شروع بالتماس و تضرع و زاری نمود بنده هم که از روی فراغت یك لیست‌و صورتی از اثاثیه مفقود شده حاضر داشتم برای ایشان خواندم و خواهش نمودم دوستانه بگوئید لوازم مرا کجا برده اند یاروشروع بقسم خوردن نمود که‌من خبر ندارم بنده‌هم باز خدا حافظی نموده بطریق روز قبل در حیات را بسته وباداره آمدم غروب که مراجعت‌نمودم جناب مهمان ناخوانده خیلی بی تاب شده و با نهایت التماس و تضرع استدعای عفو خودرا میطلبید دو مرتبه لیست اثاثیه مفقود شده را برایش خواندم ایشان یکی دوتارا قبول نموده مابقی را اغماض‌نمود منهم گفتم پس‌خدا حافظ‌امّاصبح بعد که برای ملاقات این دوست تنها که در عمق پانزده ذرع از سطح زمین‌پائین تردووسه روزی گرسنه تشریف داشته رفتم ایشان قبل از انکه بنده صورت اثاثیه‌مفقود شده را بخوانم خودش تمام را اقرار نمود و بازحمت زیاد یکی یکی انرا از بنده منزل برده بود صورت داد حقیر هم بااصل صورت خود تطبیق نموده‌صحیح بود انوقت خواهش نمودم که در نزد هر کسی لوازم بنده را گذارده نشانی‌دهدبروم بگیرم ایشانهم با اشکال و زحمت زیاد یکی یکی انچه برده بود صورت و نشانی داده و بنده هم در همانروز تا غروب تمام انچه‌بباد‌داده بودجمع اوری نموده و پس از انکه تمام و کمال انچه برده بود واصل شد ریسمان را پائین چاه انداخته جناب دزد را بالا آوردم‌وضمنا ازاینکه چنین جسارتی بایشان‌نموده‌ام عذر خواهی نموده و بعدهم در را باز نموده یارو تشریف بردند این موضوع را تا اینجا داشته باشید تا بقیه را عرض کنم

(مخلص شما زنده)



مختلسین گرفتار کمند تفتیش
جلب بدگمان برای محاکمه
۲
۱
۱ـ برادر تعجب از اینست
در صورتیکه غالب اینها از این مختلسین در ملاحظه
میشوند با این اوضاع دزدی و حیف و میل مخارجات خورده میشود
سرمایه و ثروت مختفی دارند نمیدانم چه سری در کار است که نمیخواهند
دست از این اعمال برداشته و به شغل آزاد بپردازند !!!
۲ـ جهت اینست که بدبختانه این قبیل اشخاص عادت کرده‌اند از پشت
میز ادارات نشستن و خود را تحمیل خزانه دولت نمودن و در ضمن باید انکار نماید
موفق نشوند یک لقمه نان حلال هم بکنند و شغل هم آزادتر از اختلاس تا کنون
تصور نمیکرده‌اند.
صفا



کمند تقنینه دولتی
ماشین مجازات و انتقام
اشخاصی را در نتیجه اختلاس قانون و مجازات آنها را خورد و محو نموده است .
مطبعه علمی

دهقان محیل در محکمه

روزی مشهدی حمزه که مختصر سوادیهم داشت پسرشراکه مشغول تحصیل دررشته قضاوت بود نزد خودطلبید نصیحت کندبله حالا دیگر مشهدی حمزه که یکی از کلاه نمدی های سابق و میان بچه های گذر لوطی صالح هم تلك وتوش ور میداشت حالا حمزه خان شده آن سرداری کمر کوتاه چین بلندرا برای مرحوم گذشتگان بارث گذاشته دارای لقب خانی هم شده که همه نوچه های سابق بجای داش حمزه دوخان بجلو و عقب اسمش وصل کرده خان حمزه خان خطابش میکنند یارو هم بریش گرفته یواش یواش دخلو تصرف بمعقولات هم دارد میکند گاهی حرف از مدرسه بمیان میاورد گاهی از لغات خارجی داخل در تکلم خود مینماید یعنی همان کلماتیرا که مکرد شنیده یاد گرفته تکرار میکند

از قضا یك روزی حمزه خان با یکی از بچه های گذر وارد یك رستوران میشود فوراً پشت یك میز جلوس کرده مشغول خوردن مشروب و ماکول میشد اتفاقاً دو نفر از فرنگی ماب های دو آتشه هم در پشت میز پهلوئی جلوس کرده بودند یك و پوز داش حمزه هم خیلی اب کشیده بود فکلی ها خیال کردند که این شخص با این هیکل لابد یکی از متمولین و سیاسیون دیمی است این دوتا فکلی برای اینکه باین شخص معلومات خودشانرا بفهمانند شروع کردند قدری فرانسه دستو با شکسته حرف زدن و فضیلت بخرج دادن در ضمن خواستند تحصیلات خودشانرا هم که در رشته قضائی مشغول بودند بطور مثال بخرج خان حمزه خان بدهند همینکه صحبت از قضاوت پیش امد چون خان حمزه خان پسرش را در مدرسه تحصیل علوم قضائی گذاشته بود دو گوش داشت دوتا هم قرض کرد بحرف های ان دو نفر فکلی گوش میداد

یکی ازانها گفت قضاوت خیلی کار مشکلی است هر بیسوادی نمیتواند پشت میز قضاوت به نشیند که نفهمیده و نسنجیده حکم بدهد بعد از حکم خودش عدول کند باز حکم دیگر بر خلاف حکم اولی خودش صادر نماید از رو هم نرود خجالت هم نکشد انديگری جوابداد موسیو شما کلمات بزرگانرا هیچوقت فراموش نفرمائید که فرموده اند (کل ناقص ملعون) یقینا این چنین قاضی که شما شرح میدهید ناقص الخلقه بوده والا ادم درست که نفهمیده حکم نمیدهد همینکه سخن این دو نفر بانجا رسید خان حمزه خان خود را مثل نخود داخل اش شیر برنج کرده گفت اقاجان استدعا میکنم قضیه ان قاضی را که فرمودید برای من بیان کنید

یکی از آن فکلی ها این مثل را شروع کرد بگفتن گفت روزی یك شخص دهقانی چند ظرف عسل از ده بشهر برای فروش آورد وقتیکه بدروازه شهر رسید مامورین تحدید مثل عجل معلقی جلو راه آن بیچارو راه گرفتند بار انرا بزمین گذاشتند و سر آن کوزه های عسل را برای تفتیش باز کردند که مبادا تریاك قاچاقی در جوف کوزه ها باشد چون دیدند که در جوف کوزه ها تریاکی یافت نشد که حق قاچاقی عاید آنها بشود انقدر سر کوزه ها را باز گذاشتند که هجوم مگس ها راه چاره و علاج را بر روی دهقان بیچاره مسدود نمودند بدبخت رعیت همینکه نجات عسلها را از دست مگس ها مشکل دید که نمیتواند ظرف های عسل را از چنگال افواج مگس ها نجات بدهد از این ظلمیکه بر او وارد شده بود بقاضی شهر شکایت و تظلم نموده

قاضی که این موضوع را شنید و مطالعه کرد دید اگر تقصیر را متوجه مامورین بنماید مبادا مسئول بشود از لاعلاجی اعلان وکالت بدهد و یك قسمت از ستونهای جراید را برای پروپاکاند وکالت اشغال کند انهم که انقدر دست زیاد شده که فایده ندارد دیگر آن حق الوکاله های کلان بدست نخواهد آمد

رعیت که صاحب عسل بود متوجه شد اظهار داشت مامور دروازه تقصیری نداشته فقط تقصیر متوجه مگس ها است و تو میتوانی مگس ها را در هر کجا که به بینی بی رحمانه بقتل برسانی آن دهقانهم چون اصفهانی و قلاش بود رو را بجانب قاضی نموده گفت آقای قاضی استدعا دارم این حکم را که فرمودید کتباً مرقوم فرمائید قاضی بیسواد همینکه این حرف را شنید قدریهم بخود بالید فوراً حکم کتبی بدهقان داد همینکه دهقان حکم را در دست گرفت مشاهده کرد که یکدانه مگس در صورت قاضی نشسته پیش رفت با شدت هرچه تمامتر یك سیلی قوی بصورت قاضی طوری زد که برق از چشم قاضی جهید و مگس هم له شد قاضی که اینحال را مشاهده کرد خیلی متغیر شد خواست که حکم توقیف دهقانرا بدهد که دهقان با کمال متانت و ارامی از منزل قاضی خارج شد

بقیهٔ سرگذشت حمزه خان را در شماره دوم بخوانید

خبر از کره مریخ

یك دهقانی در بهشت

روزی دهقان خوش قلبی دار فانی را وداع گفت . عدهٔ از ملائك اورا بطرف بهشت برده و در درب بهشت باو گفتند که قدری منتظر باشد . دهقان بیچاره مدتی از بالا بپائین قدم زده . پس از مدتی مشاهده نمود که ملائك یك درشکه خیلی قشنکی از گل و لاله ساخته شده بودآوردند . از درون درشکه یك خانم بسیار قشنکی که اراسته شده با لباسهای قیمتی ملبس بودبیرون امد . این خانم هم یکی از آن اشخاصی بود که درحین فوت آن دهقان گرك اجل گریبانش را گرفته وبدین عالم روانه‌اش داشته بود یك چند دقیقه بعد صدای کلیدهائی که در دست ملك ها بود بلند شد درب بهشت باز شد . شخص متمول را بدرون بهشت برده و درب رابستند دهقان چنین چیزی را ندیده بوده . بیچاره چشمان کدر و غبار الودخود را نزدیك سوراخ کلید اورده و مراسم استقبالی که از شخص متمول بعمل میامد مشاهده نمود حوریها صدای الله الله بلند کرده واز طرف عموم ملك‌های بهشت اوازهای روح پروری تغنی میشدو درمقابل شخص متمول تعظیم و تکریم بجای میاوردند .

ساعتها این استقبال عجیب بطول انجامید و پس از ان مجدداً صدای کلید های قاپوچی بکوش رسید و بعد ازانکه درب باز شد دهقان فقیر را بدرون بهشت بردند ، دهقان فقیر که تصور نموده بودهمانسان که ازشخص متمول استقبال نموده اندبا او هم بهمین طریق معامله خواهند کرد خیال باطلی کرده بود . زیرا هیچ استقبالی از او نشد و فقط ملائکی که از نزدیك انان عبور میکرد باو تعارف و سلام میکردند . دهقان بیچاره چون این وضع را مشاهده نمود و همانطوریکه در دنیا نسبت به متمولین پست بوده در اینجا هم نسبت باو حق کشی میشود بجستجوی قاپوچی بر آمده و علت این طریق رفتاری که با اوشده بود سؤال کرد . قاپوچی چنین جواب داد : تو هم مانند اشخاصیکه در دنیا خوبی کرده اند یکی از سوگلی های خدا هستی و از سعادت هائی که بانسان در دنیا وعده داده شده استفاده خوبی کرد . فقط فرقیکه در بین میباشد اینست که همه روزه از قبیل تو بیچارگان را صدها بدینجا میاورند ولی ازاین قبیل اشخاص متمول در هرصدسالی یکی بیشتر برای ورودبه بهشت قبول نمیشود

(بیدار)

مناظره شتر با اتومبیل

روزی برطریق تفریح از دروازهٔ شهر بیرون رفتم همچنان در سیر سیاحت این فضای لایتناهی و تابش آفتاب جهان افروز و آسمان صاف این مرزوبوم مینگریستم و با خود چیزها میگفتم و در این فکر بشتاب میرفتم و نتایج عملی خیال خود را در نظر مجسم میساختم که ناگـاه اشتریرا دیدم باری از خار بر دوش میکشد با ارامشی که در نهاد او متمکن است آهسته آهسته طی طریق مینماید خروشان و نالان از فشار بار خود بطرف من نزدیك میگردد با صبر و شکیبائی که دروجودش جایگیر گردیده زبان بطعن یا گله او آفرینش خود باز نموده سربکار خویش و قدم را در طی منظور که مامور بود مینهاد و طی مسافت میکرد من ازدیدار این حیوان بردبار صبور زحمت کش فکر اولیرا از سر بدر کرده و سخت چشم بران اشتر بیچاره دوخته و قیاس های متعدد از روز گـار و زندگی این حیوان مظلوم با انسان میگرفتم و براین مشقت لعنت میفرستادم چنان در دریای خیالات غوطه ور بودم کـه چیزیرا نمیدیدم و صداهای طبیعی و اصوات معمولی را نمی‌شنیدم بر درختی کهن تکیه داده و چون پیران سالخورده در اندیشه ها و فکر ها مخیله را آزار میدادم که ناگـاه صدای ماشین سواری مرا متوحش و ازان افکار و خیالات منصرف گردانید و در سومین وحله در مناظره خود با آن شتر بیچاره مرا متوجه نمود و سراپا گوش ایستادم تا گفتکوی آنانرا بشنوم و از این دیدار بس خورسند بودم و تا آخرین جملات مصاحبه آن‌دو گوش فراداشتم و آنچه که بشنودم من‌باب یادگار برشته تحریر ارم:

بدان نحو که گفته شد چنانچه در دومین خیالات خود غرق تفکر بودم که مقدمات و علت سؤال و جواب انهارا متوجه نگردیدم ولی انچه را که بشنودم مینویسم تا آگاهانرا اگاه‌ترسازم ماشین که از هیبت صدا و غرش ناهنجارش مرا از استماع مناظره خود با اشتر بیچاره مشغول داشت و با لحنی متکبرانه و صوتی متناسب با جثه خویش زبان بطعن و استهزاء ان حیوان بردبار گشوده نخست بنای صحبت را در تنبیه و بزرگی و قدر و قیمت خود قرار داده چنین بیان میکرد که دست قدرت انسان که این بار گرانرا بردوش تونهاده مرا چنان زینت داده و چنان برپایه محکم علمی مرا ساختمان نموده که هرگز از جزئی گزندی اسیبی ندیده‌وراه های طویلی را که تا امروز برهمه کس مجهول و هرکس را به پیمودن ازطریق و رسیدن بدان مطلوب قدرت نبودی نزدیك سازم و شهری را بشهر و مملکتی را بمملکت و قطعهٔ را بقطعه دیگر باندك زمـانی مربوط ساخته و علی رغم خورشید که ازمشرق بمغرب سیرمیکند از مغرب بسمت مشرق حرکت کرده دنیای‌مشرق و مغرب‌زمین را از نور اسایش خود روشن نموده و انانرا در حیرت انداخته و نیز کار امثال شما بیچاره‌کان را کمتر و بپادشاهی شماحیوان رنجبر برگزیده و سزاوارم.

همینکه پایه سخن آن ماشین تندرو متکبر بدینجا رسید اشتر با کمال نزاکت و مراعات ادب که خود را سلطان رنجبران تشخیص داده‌بود مجال صحبت بیش نداده و شروع بجوابهائی نموده و گفت: انچه گفتی شنودم و برتاج و تخت تو ایمان دارم اما سخنانی است که مجال بیان آن رسیده و مقتضی است این اجازه را حاصل کنم و از این جسارت طلب عفو نموده و بسخنان راست و بی غل و غش شما که هر کس بشنود تصدیق دارد بسلیقه خود که در ان مطالب جزئی نگفته مانده و از ان اگاهی حاصل نکرده‌اید با کمال ادب بپادشاه خود عرضه بدارم

اما انچه از قدر و قیمت و بزرگی و کارپردازی خود بیان کردی پس صحیح و مورد تصدیق و کلمات مستوجب تحسین است و در سرعت‌سیر واستحکام پایه بنای‌وجودت نیز تردیدی‌ندارد و ازاینکه خود را چون‌خورشیدی‌دانسته که ازمغرب بمشرق‌طلوع کرده‌ایدو بر ما منت میگذاری نیز سخنی است صحیح و راست اما در اطراف‌این حقایق دقایقی است‌که از گفتن‌ان ناگزیرم‌و انچه‌بایدبگویم‌نگفته‌نمیگذارم

آری دست قدرت این نوع بشری که‌به پشت ضعیف من این بار رانهاده‌آن وجود محترم را برپایه علمی استوار کرده و شما راوادار نموده که‌از کبرو غروریکه حاصل کرده‌اید مرا استهزا کنید اه این نکته را متوجه باشید که شمارا مخلوق بنا نموده و مرا خالق ان مخلوق حیات بخشیده و دیگر انکه از سرعت‌سیرخود به نخوت افتاده و جزئی گزندی را بر خود قابل ملاحظه نمی بینی حق داری آه آه این را ایدیشیده که این‌سرعت سیر تو که انرا انانکه مسبب شده اند و علامت تمدن میدانند چگونه‌بشررا در زحمت افکنده‌اند آری‌متمدنین بار را از دوش‌ما برداشته ولی بردوش خود باری سنگین‌تر نهاده‌اند و در ضمن از بیان این نکته ناگزیرم که: بقیه‌دارد

معالجه دیوانگان

بوسیله توالت

همانطوریکه حکما و فیلسوف ها در صدد پیدا کردن علاج کلیهٔ دردهای انسانی هستند در جستجوی پیدا کردن ادویهٔ مخصوصی برای معالجهٔ دیوانگان هم میباشند اخیراً دیوانکان را حکما بوسیلهٔ موسیقی معالجه مینمودند باینطریق که نواهای خیلی مؤثر موسیقی اعصاب انها را بحرکت اورده و کم‌کم جنونشانرا تسکین میداد اما بتازگی یك علاج جدیدی در دنیا برای معالجه دیوانه‌ها کشف کرده اند که اغلب اوقات منتج نتیجه مفیدی میشود ان وسیله تازه توالت است دیوانه ها را در اطاق مخصوص که تمام لوازم توالت از قبیل پودر ماتیك لب ماتیك ابرو و غیره اماده است داخل کرده و انها را در مقابل ائینه قرار داده کاملا بزك مینمایند

هر روز این عمل را تکرار میکنند تا نتیجه مطلوبه حاصل شود از نتایجی که تا کنون بدست امده رجحان این طریقه برطریقه سابق ثابت شده است باین امتحانیکه برای رفع جنون شده باید از مغازه های سلمانی های‌طهران خیلی‌ممنون‌باشیم که این اعمال را مساعده انجام میدهند که مردم دیوانه نشوند اگر اینطور نبود کار کنان بلدیه بایست چندین صد دارالمجانین درست کنند طولی نمیکشید پنجاه درصد همه دیوانه میشدند

از طرفی هم اغلب ایرانی ها چون خیلی با هوش هستند و اشخاص باهوش زودتر ممکن است دچار مرض هیستری دیوانگی شوند کمپانی‌های گرامافون از راه دلسوزی کرورها صفحه و گرامافون بایران میفرستند که معالجه اولیه هم از بین نرفته باشد مباد مرض جنون باین اب‌و خاك سرایت نماید دیگر در سـال ملیونها دست رنج این ملت را بعناوین مختلفه درعوض اجنـاس بوکس از انها بگیرند واقعا باید از این دلسوزی انها خیلی سپاس گذار بود

مطبعهٔ برادران باقرزاده